

شهدای خدمت

خادمان حرم ایران
هفته خدمت | ۲۴ تا ۳۰ اردیبهشت ماه

ردیای جاوید

نشریه اجتماعی، فرهنگی



شماره ۱۷ - خرداد ماه ۱۴۰۴
ویژه نامه هفته بزرگداشت شهدای خدمت
و سالروز آزاد سازی خرمشهر

... وصیت نامه شهید محمد جهان آرا ...

... نقش استان مرکزی در آزادسازی خرمشهر ...

... نقش زنان استان مرکزی در دفاع مقدس ...

... شهیدان جبهه ...

... اشعار دانشجویی ...

... داستان کانکوتاه ...

بسم الرب الشهدا و الصديقين

هفته بزرگداشت شهدای خدمت، یادآور فداکاری کسانی است که بی ادعا در مسیر خدمت به مردم، جان خود را فدای امنیت و آرامش جامعه کردند. آنان که در میدان مسئولیت به شهادت رسیدند؛ جایی که خدمت، همت می طلبد و شجاع است. همزمان، سالروز آزادسازی خرمشهر فرا می رسد؛ روزی ماندگار که ایستادگی و ایمان، شهری را از چنگال دشمن بیرون کشید و غیرت ملت را جاودانه ساخت. در شماره هفدهم نشریه، بر آن شدیم تا یادی کنیم از شهدای خدمت که بی صدا درخشیدند و آزادگان خرمشهر که صدا ایستادگی شدند؛ ادای دینی کوچک به آنان که با جان و ایمان، ایران را سربلند نگاه داشتند.

صبا پارسا
سر دبیر نشریه رد پای جاوید



صاحب امتیاز:

کانون ایثار

(وابسته به گروه امور شاهد و ایثارگر دانشگاه اراک)

مدیر مسئول:

مجتبی ایمانی کلوری

سر دبیر:

صبا پارسا

گرافیک و صفحه آرایی ویژه نامه:

مجتبی ایمانی کلوری

همکاران این شماره:

فاطمه محمد میرزایی

(رئیس شعبه نشر آثار و ارزش های

مشارکت زنان در دفاع مقدس استان مرکزی)

رضا کولیوند

یگانه نعمتی

بهاره علیمرادی

زینب احمدی

وصیت نامه شهید محمد علی جهان آرا

شهید محمد جهان آرا، فرمانده سپاه خرمشهر بود که خاطره مقاومت جانانه او و نیروهای تحت امرش در این شهر، بخشی از تاریخ ایران است. او به هنگام آزادی خرمشهر، به خیل شهدا پیوسته بود و همزمانش بعد از فتح خرمشهر، به یادش می خواندند:
مد نبود ی ببینی شهر آزاد گشته...
از روزی که جنگ آغاز شد تا لحظه ای که خرمشهر سقوط کرد یک ماه بطور مداوم کربلا را می دیدم.

«ربنا افرغ علينا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین.»



تاریخ تولد: ۰۹/۰۶/۱۳۳۳
تاریخ شهادت: ۰۲/۰۷/۱۳۶۰

تو را شکر که شربت شهادت این یگانه راه رسیدن انسان به خودت را به من بنده فقیر و حقیر و گناهکار خود ارزانی داشتی تو را شکر که این تنها نعمت خدا پسندده خودت را بر این انسان ذلیل عطا فرمودی و من تنها راه سعادت خویش را شهادت در راهت یافتم. خداوند مرا از این همه لطف و عنایت دور مگردان و شهادت را نصیبم کن.

من برای کسی وصیتی ندارم ولی یک مشت درد و رنج دارم که بر این صفحه کاغذ می خواهم هم چون تیغی و یا تیری بر قلب سیاه دلانی که این آزادی را حس نکرده اند و بر سر اموال و این دنیا ملت را، امتی را و جهانی را به نیستی و نابودی می کشانند، فرود آورم.

خداوندا تو خود شاهد بودی که من تعهد این آزادی را با گذران تمام وقت هستی خویش ارج نهادم و با تمام دردها و رنج‌هایی که بعد از انقلاب بر جانم وارد شد صبر و شکیبایی کردم ولی این را میدانم که این سران تازه به دوران رسیده نعمت آزادی را درک نکرده اند چون در بند نبوده اند یا در گوشه های دریاهای پاریس، لندن و هامبورگ بوده اند و یا در...

و تو ای امام، ای که به اندازه تمامی قرن‌ها سختی‌ها و رنج کشیدی از دست این نابخردان خرد همه هیچ دان! لحظه لحظه این زندگی بر تو همچون نوح، موسی و عیسی و محمد (ص) گذشت.

ولی تو ای امام و ای عصاره تاریخ بدان که با حرکتت، حرکت اسلام را در تاریخ جدید شروع کردی و آزادی مستضعفان جهان را تضمین کردی ولی ای امام کیست که این همه رنج‌ها و دردهای تو را درک کند و کیست که دریابد که لحظه ای کوتاهی از این حرکت به هر عنوان خیانتی به تاریخ انسانیت و کلیه انسان‌های حاضر و آینده تاریخ است.

ای امام درد تو را، رنج تو را میدانم چه کسانی با جان می‌خرند، جوان با ایمان، که هستی و زندگی تازه خویش را در راه به هدف رسیدن حکومت عدل اسلامی فدا می‌کند بله ای امام درد تو را جوانان درک می‌کنند اینان که از مال دنیا فقط و فقط رهبری تو را دارند، جان خویش را برای هدفت که اسلام است فدا می‌کنند و بدان ای امام تا لحظه ای که خون در رگ ما جوانان پاک اسلام وجود دارد لحظه ای نمی‌گذاریم که خط پیامبر گونه تو که به خط انبیا و تاریخ وصل است به انحراف کشیده شود.

ولی ای امام من به عنوان کسی که شاید کربلای حسین را در کربلای خرمشهر دیده ام سخنی با تو دارم که از اعماق جانم و از پرپر شدن خون جوانان خرمشهر برمی خیزد و آن این است:

از روزی که جنگ آغاز شد تا لحظه ای که خرمشهر سقوط کرد من یک ماه به طور مداوم کربلا را می دیدم هر روز که حمله دشمن بر برادران سخت میشد و فریاد آن ها بی سیم را از کار می انداخت و هیچ راه نجاتی نبود به اتاق خود می رفتم و گریه می کردم و فریاد می زدم

ای رب العالمین بر ما میسند ذلت و خواری را....



نقش استان مرکزی در آزادی خرمشهر همیشه قهرمان

در تاریخ دفاع مقدس و تاریخ ایران فتح خرمشهر یکی از فتوحات بزرگ و جلوه های ویژه امداد الهی برای مسلمین و نقطه عطفی در دوران دفاع مقدس است که این عملیات در ذهن و خاطر مردم خصوصا افرادی که آن مقطع را دیدند برگ زرین و درخشانی به حساب می آید. عملیات بیت المقدس که منجر به فتح خرمشهر شد پیروزی بزرگی بود که تلخی های هجوم ارتش بعثی عراق به ایران را پس از حدود یک سال و نیم در ذائقه ملت ایران تبدیل به شیرینی کرد.

این عملیات چهارمین عملیات جمهوری اسلامی پس از عزل بنی صدر از جانشینی فرماندهی کل قوا بود و زمانی اتفاق افتاد که ارتش و سپاه در یک پیوند مبارک چهار عملیات بزرگ را انجام می دادند. این رشته عملیات ها که در منطقه خوزستان و در جبهه جنوبی با عملیات ثامن الائمه (ع) کلید خورد و باعث شد حصر آبادان شکسته شود، با عملیات بیت المقدس و فتح خرمشهر خاتمه پیدا کرد و تقریبا به جز دو نقطه تمامی مناطق اشغالی در جبهه جنوب آزاد شدند. پاسگاه طلائیه و بخشی از منطقه شلمچه آن دو نقطه بود که متأسفانه علی رغم اینکه عملیات هایی در آنجا اتفاق افتاد تا آخر جنگ همچنان دست دشمن باقی ماند.

آزادسازی خرمشهر حاصل ۲۴ هزار مجروح و ۶ هزار شهیدی است که موفق شدند بیش از ۱۱۰ کیلومتر را پیشروی و آزاد کنند در فتح خرمشهر همه آحاد ملت ایران سهیم و در شیرینی پیروزی آن دخیل بودند از جمله مردم انقلابی و همیشه در صحنه استان مرکزی که نقش به سزایی ایفا کردند. حدود ۲۰۰۰ رزمنده از استان مرکزی در این عملیات حضور داشتند که به عنوان بخشی از نیروهای عملیاتی در عملیات بیت المقدس با روحیه ایثار و شهادت دلاوانه نبرد کردند و در آزادسازی خرمشهر نقش ایفا نمودند همچنین فرماندهان به نامی از این استان همچون سردار ناصر بختیاری، سردار رحیم آنجفی و... در عملیات بیت المقدس و فتح خرمشهر حضور فعال داشتند و بسیاری از آنها به مقام شامخ شهادت نائل آمدند. لازم به ذکر است که استان مرکزی در زمینه امداد رسانی پشت جبهه و تأمین تجهیزات و امکانات مورد نیاز عملیات نیز نقش مهمی ایفا نمود. در این عملیات، استان مرکزی قریب به ۲۹۲ شهید (از شهر اراک ۸۳ شهید) تقدیم کرده است و این نشان از نقش مهم این استان در آزادسازی خرمشهر می باشد.

نقش زنان استان مرکزی در دفاع مقدس و معرفی کتاب معلم الثانی

مصاحبه با سرکار خانم فاطمه محمد میرزایی

(رییس سازمان نشر آثار و ارزش‌های مشارکت زنان استان مرکزی در دفاع مقدس)

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از مظلومانه‌ترین و مهجورترین جلوه‌های دفاع مقدس نقش بانوانی بود، که به عنوان مجاهدانی خستگی ناپذیر دوشادوش مردان می‌جنگیدند و مادران صبور و استوار که پیکر بی‌جان جوانانشان را به آغوش می‌کشیدند و گاه همسرانی که صبر زینبی می‌کردند و در غم از دست دادن شیرمردانشان مقاومت می‌کردند. این‌ها سنگینی بار رسالتی بود که از آنان می‌توان رمان‌هایی بی‌بدیل ساخت. رسالتی که امروز کمتر مورد توجه قرار گرفته و متأسفانه مغفول مانده و فراموش شده است. سازمان نشر آثار و ارزش‌های مشارکت زنان استان مرکزی در دفاع مقدس سال ۹۳ تشکیل و فعالیت خود را از ابتدای سال ۹۴ آغاز نمود. این سازمان در سال ۹۶ همزمان با تشکیل کارگروه بانوان کنگره ملی نقش حضرت امام خمینی رحمت الله علیه و ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی با مجاهدت خادمین شهدا در این عرصه طرح پژوهشی در راستای مطالبات امام خامنه‌ای مدظله العالی با موضوع زنان و خانواده را شکل داد و توانست اسناد و مدارک نقش زنان در دفاع مقدس را با مشقت‌های فراوان جمع‌آوری نماید، ولی متأسفانه آنچه که انتظار می‌رفت بعلت از بین رفتن اسناد با گذر زمان بدست نیامد. طی پژوهش‌های انجام شده اسنادی بالغ بر ۲۵۰۰ قطعه شامل عکس و سند به همراه مصاحبه تاریخ شفایی صورت گرفت، که با حدود ۳۸۰ نفر از بانوان شهر اراک و ۱۱۵ سفر به شهرهای خمین، محلات، دلجان، نراق، کمیجان، تفرش، آشتیان، ساوه، زرندیه، شازند، قم و تهران همچنین با بیش از ۳۴۰ نفر از بانوان طی ۹۴۰ جلسه صورت پذیرفت نتایج این پژوهش در کتابی تحت عنوان معلم ثانی در قالب دو جلد که شامل نقش بانوان استان مرکزی در تحقق انقلاب اسلامی و تداوم انقلاب اسلامی در عرصه‌های مختلف دوران دفاع مقدس تحت عنوان نقش فرهنگی، اجتماعی، نقش جهادی، نقش خانوادگی، نقش اقتصادی، نقش پشتیبانی، نقش درمانی و پزشکی نقش نظامی می‌باشد. در این کتاب فصل هفتم به بانوان سرفراز استان مرکزی بانوان شهید، بانوان جانباز و بانوان رزمنده اختصاص داده شده است.

معرفی شهیده شاخص استان مرکزی کبری تلخابی

از شهدای شاخص استان شهیده کبری تلخابی متولد روستای ضیا آباد اراک که مادر دو شهید ابوالقاسم و احمد تلخابی و همسر شهید علی تلخابی می باشند که خود نیز در معرکه جمعه خونین مکه مکرمه سال ۱۳۶۶ به شهادت رسیدند. شهیده کبری تلخابی که همسری مهربان و کدبانو و مادری بسیار بصیر نسبت به مسائل پیرامونش بود. پسرش احمد در عملیات والفجر مقدماتی به تاریخ ۲۰/۱۰/۱۳۶۱ و پسر



شهیده کبری تلخابی

دیگرش ابوالقاسم در عملیات خیبر به تاریخ ۲۱/۱۲/۱۳۶۳ با شربت شهادت به سوی یار شتافتند. همسرش علی آقا بعد از شهادت فرزنداناش با کسب اجازه از کبری خانم برای برداشتن اسلحه احمد و ابوالقاسم راهی جبهه می شوند و در پاسخ به عده ای که می گفتند شما دیگر به جبهه نروید می گفتند: «هر کس وظیفه خودش را انجام می دهد الان وظیفه جبهه رفتن بر عهده من است.» سرانجام علی تلخابی همسر کبری خانم نیز در عملیات والفجر ۸ فاو به تاریخ ۱۳۶۴ در سن ۵۵ سالگی به شهادت می رسد.

کبری خانم تلخابی مادر دو شهید و همسر شهید در مراسم تشییع همسرش مورد سرزنش زنان دیگر قرار می گیرد که چرا اجازه دادی همسرت به جنگ برود و ایشان با صلابت و عزمی راسخ بلند می شود و می گوید: «حضرت علی(ع) برای چه شهید شد؟ همسر من هم در این راه به شهادت رسید از خدا می خواهم من هم شهید شوم. این ها چیزی نیست خدا سایه امام را بر سرمان نگه دارد. سال ۱۳۶۶ کبری خانم مستطیع شده بود و باید به حج تمتع می رفت و بسیار از این موضوع خوشحال بود. هنگام عزیمت به بیت الحرام وقتی به او می گوید هنگام برائت از مشرکان خیلی جلو نرو، گفته بود: «من صف اول می ایستم و جلو می روم و پرچم را خودم به دست می گیرم و از خدا می خواهم که من هم شهید شوم. این چنین هم شد، در حالی که در صفوف راهپیمایی جمعه خونین مکه با دست داشتن پرچم انزجار خود را نسبت به آمریکا و عامل دست نشانده اش ابراز می کرد، به وسیله آب جوش توسط سعودی ها می سوزد و مورد ضرب و شتم واقع می شود و در نهایت در ۶ مرداد ماه ۱۳۶۶ در مکه معظمه به شهادت می رسد.

شهید جمهور

سال هاست که تاریخ این مرز و بوم گویا با ابراهیم های زمانه اش استوارتر شده است؛ از شهید ابراهیم همت تا شهید ابراهیم هادی و حالا شهید جمهور سید ابراهیم رئیسی وقتی به خیابان پاستور و دفتر ریاست جمهوری و روسای جمهور این دو دهه نگاه میکردیم اصلا به ذهنمان نیز خطور نمی کرد که بعد از رجایی شخص دیگری در این قامت به مقام این چینی برسد و حتی این سوال به ذهنمان خطور میکرد که مگر پاستور نشینان هم شهید میشوند؟! اما حالا وقتی اینجای تاریخ ایستاده ایم متوجه این مسئله میشویم که اینطور نیست درست است که نسل ما رجایی را ندید اما شهید رئیسی را با گوشت و پوست و خونش حس کرد. رئیس جمهوری که به بیان رهبر معظم انقلاب کارآموده در مدیریتهای کلان مزین به پرهیزکاری و خردمندی و متمسک به ارزشهای اساسی انقلاب بود. شهید جمهوری که از هیچ یک از طعنه ها در امان نبود اما با قلبی آرام و مطمئن به کارهای خود ادامه می داد. در تاریخ جمهوری اسلامی ایران به کرات روسای جمهوری را دیدیم که به جای اینکه وقت خود را صرف خدمت به مردم کنند صرف پاسخ به صحبتهای مطبوعات و حواشی آن کرده اند و از اصل خویش باز مانده اند. یکی از ضعفها و انتقاداتی که به دولت مردمی وارد میشد نداشتن تیم رسانه ای خوب و هم چنین بازتاب نداشتن عملکرد او و هیئت دولت بود و مکرر می گفتند آقای رئیسی رسانه ندارد و اطلاع رسانی از خدماتش ضعیف است اما بعد از شهادت او همه دنیا تبدیل به رسانه ای ایشان شد. در همین راستا پیغمبر خدا فرمودنده اند من کان لله کان الله له» هر کس برای خدا باشد خدا برای اوست. قوانین و نوامیس طبیعت در خدمت او حرکت میکند و روزی به ثمر مینشیند. حقیقت ماجرا در مقابل تمام خدمت او این است که ما ناسپاس بودیم؛ بعد از ۸ سال ریاست یک رئیس جمهور اتو کشیده با تفکرات التماسی غرب زده یک دفعه رسیدیم به رئیس جمهوری که با کارگران سر یک سفره غذا میخورد غذایی را سر سفره اش می گذاشت که ما حس کردیم هم سفره ی ماست و قبلی ها طعنه بزنند که اطعام مساکین و غذای هیاتی ست. آری ما ناسپاس بودیم اما گاه خدا صداقت و راستی بنده های مظلومش را به مرگی عیان و سرخ بر همگان ثابت میکند. گاه علی را در محراب شهید میکند تا صدق ایمان او را در میان «مگر علی نماز می خواند؟» ها نشان دهد. گاه با شهادت بهشتی، مظلومیت بنده اش را در سیل شایعات و تهمت ها عیان می کند و گاه به مرگی چنین سرخ در لحظه خدمت در روز ولادت امام رضا تاییدی بر صدق رفتار و گفتار بنده اش میکوبد. حال شما ماندید و آنهایی که با تهمت و طعنه زخمتان زدند رفتند. و آوینی چه خوب گفته بود: در عالم رازی هست که جر به بهای خون فاش نمی شود.

زینب احمدی

اشعار دانشجویی

تا دیاخ شوم، گاز و سم تکثیر شد
با دم اول شهادت بهترین تقدیر شد
صبح با تشییع مردم آسمان دلگیر شد
طفل شیرینتر بی دستاخ پدر عظیم شد
اشکهار مادرانخ بهر دفاع شمشیر شد
او براس رور سوخته بر سبب تعقیب
هر نفس بر گاز و سم رویار او تعبیر شد
انتظار ناجوانمرد در همین تفسیر شد

یلگانه نعمتی (انتقدچهر رشته علوم و مهندسی آب دانشگاه اردک)

تو همچون گلر پر پر در آسمانها.....رقیقتر و زلفت یادت ز خاطر ما
تو نداشتی همچون بعضی وزرا و رؤسا.....حداقل خواب خوشیو، چشمر بر مال دنیا
تو خادم، صرم خامنخ آهو بودی.....خامنخ آهو عزیزت کرد، ار عزیز دلمها
کذب نگویم، گلک مندیم ز نبودت اما.....آرزو داریم در هر خانه جوانم زند، رئیسرها
در قلب هر خانه ابراهیم بت شکن مر روید.....تا بشکنند بت خان بر نمرود امروزرها
گفته بودی که ما ملت شادیم.....شهادتت پار صفت را کرد اضا

بیماره علیمرادس

جوانان در باغ

جوانانم هستم ،
 جوانم در باغ ،
 آرزو دارم درخت بشوم ،
 کنارم تخته سنگر نشسته ،
 خاموش ، خفته در خواب ،
 شباهنگام ،
 مرگوم از آرزویم ،
 مرشود افا ،
 از ترک هایم فرآید هدا .
 اندر ترک نالمر کودکیست ،
 از ظلم همیوسن و فرعونیانم ،
 اندر ترک مرده مادرم ،
 جانم در پهلوس کودکم بر سر پناه ،
 اندر ترک کودکم بر انگیزتم ،
 کمانم به دست ، تیر بر کف ،
 تاریک را مرگیرد نشانم ،
 فریاد ادکنتر ادکنتر سر مرده ،
 مدمس را ، جانم و دل خود مرده ،
 الساعی الساعی کنانم ،

سر به بالینم ز زمین فر نهد ،
 بر انگیزت مرا نهوار ترک ،
 فروریخت مرا اندیشه درخت ،
 چو سنگ مرا یافت هوشیار ،
 بیا خواست و من را داد پیغام ،
 کار جوانم ،
 نهوار ظلم آسم کس خاموش کند ،
 که خواندش اینم کودک ترند ،
 چو موعود رسد به مقصود انتظار ،
 تو را درخت است در انتها ،
 نشسته کنارش سنگر ،
 با ترک هاس بر هدا .
 به شوق آمد دلم ز اینم پیغام ،
 بیاردم اشکم چو هیچ نیل فام ،
 سنگ را لغتم ، دعا کنم ز جانم ،
 که آید آسم وعده مر جاودانم ،
 نعمر العجل العجل جمارم کنم ،
 آسم وعده مر موعود را یارم کنم .

رضا کولروند

(دانشجوی رشته مترجم زبان دانشگاه اراک)

داستان کوتاه

با صدای سوت قطار، چون پرنده ای اسیر که به شوق پرواز و رهایی زندگی می کند؛ به سوی خروجی سالن انتظار گام برداشتم، هر چه به جایگاه نزدیک می شدم، لبخندم طرح و رنگی به زیبایی همنشینی برکه و ماه میگرفت که گویی نغمه ای به شوق دیدار در قلبم نواخته میشود. میان مسافران کوچک و بزرگ می گشتم تا نشانی از او ببینم که ناگهان... دسته گلی از یاس و نرگس جلوی چشمانم هویدا شد، مثل همیشه میدانست چه چیز به جز عطر آغوشش روحم را جلا میبخشد. با ذوق دسته گل را در دستانم گرفتم و به سوی برگشتم. دستانش را به تمنای درآغوش کشیدم گشود و من نی ز چون کودک گمشده به آغوش گرم و پر مهرش پناه بردم. مرا در آغوش خود فشرد و آشفته تر از همیشه قلبش میتپد، گویی این آخرین باری است که وجودم را در برگیرد. خیال نبودنش لرزه ای به جانم انداخت و بغض سنگینی مهمان گلویم شد و قطره اشک ی با سماجت بر گونهام چکید. با همان لحن آرام و مردانه اش گفت: «نبینم بارونی بشی زندگی بابا!!» بغض همچون طوفان بیوقفه در گلویم جوالن میداد و سرانجام بی اختیار چشمانم بارانی شد؛ همان حین که جانم در آغوشش پناه گرفته بود با لرزش شانههایم مرا از خود جدا کرد و با محبت گفت: «این بارونو به حساب دلتنگی بنویسم یا شوق؟! دختر من باید قوی باشه مثل باباش.» میان اشک و حق به چهره شکسته و خسته اش نگریستم و خندهای گرم به چشمانش هدیه کردم. اما ترس نبودش مرا لحظهای به حال خود رها نمی گذاشت و بار سنگینی بر قلب بی قرارم میشد؛ و از عمق وجود میکوشیدم اشک هایم را مهار کرده به لبخندم دوام بخشم. با همان دستان پدرا نه اش صورتم را قاب گرفت و بوسه های بر پیشانی ام کاشت، گویی با حضورش مالک و فرمانروای تمام جهان بودم. از شوق چشمم بستم و ناگهان... با صدای نگهبان راه آهن سر بلند کردم و با جای خالی اش قلبم فشرده شد حیرت زده اطراف را نگریستم. نگهبان با نگرانی گفت: «دخترم، حالت خوبه؟؟» در اوج پریشانی و با اضطراب گفتم: «کجا رفت؟» نگهبان با درک ناخوش احوالی ام همانطور خیره و مبهوت من ماند. اما به بابا قول داده بودم قوی بمانم، گویا میدانست نبودش چقدر سنگین خواهد بود بر شانه های کوچک و نپهفم که قبل رفتن قول قوی ماندن گرفته بود! چه کسی میداند انتظار همچون آتشی شعله ور در سینه است؟! چشم انتظاری چون پرواز در عرش طوفان و باران است!.. و امان از شبی که به شوق دیدار و وصال تا صبح چشم به راه میمانی و با طلوع سپیده به جای صدای زنگ در و سالم پرشور بابا، خبر پرواز او به سوی حق میآید و پوتینهای خونی اش تنها به خانه میرسند. به سوی سکوی قطار گام برداشتم و کنار سکوی خالی از قطار و مسافر ایستادم و آرام با خود زمزمه کردم: «رفته ای اما دلم جامانده در آغوش تو ای جان من، تا ابد در راه تو استوارم من همیشه جان من» او و هم رزمانش رفتند که آرامش و آزادی جایی پشت مرزها جابماند..

«با افتخار تقدیم به فرزندان مرزبانان»

داستان واقعی از هم رزم شهید

با گسترش نویسنده یگانه نعمتی

(دانشجوی رشته علوم و مهندسی آب دانشگاه اراک)